

## گونه پرستی

این صحنه ای که براتون تعریف می کنم رو سعی کنید تجسمش کنید:

یک خانم و یه آقا دور یک میز نشستن در یک رستوران شیک. خانم مرغ سوخاری می خوره و آقا استیک. خانم آرایش نسبتا غلیظی داره، کیف و کفشهایش رو با لباسهایست کرده، کفشهایش از جنس چرم مرغوبه. پالتویی هم که به تن کرده بسیار لطیفه، روی آستینهایش و روی یقش خز طبیعی داره. آقا هم کت و شلواوری به تن داره و برق چرم کفشهایش از دور چشمک میزنه. حرفهایی که میزنن نظرتون رو جلب میکنه. خانم ظاهرا یه فمنیست واقعیه که هدفش احقاق حقوق پایمال شده زنانه. از اون فمنیست های درجه یک دو آتیشه. آقا هم ظاهرا وکیلی هست که هدفش اصلاح قانون و احقاق حقوق کارگرانه.

این وضع اکثر ما آدمهاست، خصوصا اکثر تحصیل کرده های جامعه. در حالی که خواسته یا ناخواسته حقوقی رو ضایع میکنیم و در رویه هایی مشارکت میکنیم که در اونها به ناحقی های زیادی دامن زده میشه، درباره حق و احقاق حرف میزنیم. برای زیبا کردن خودمون از لوازم آرایشی استفاده میکنیم که شرکت تولید کنندش برای تضمین صحت و سلامت اونها بر انسان، آزمایش های دردآور و ظالمانه ای رو بر روی حیوانات انجام میدن. کفش و پوشاکی رو به تن میکنیم که در پس زیبایییش و استحکام ظاهریش، بدن زخم خورده و رنجور حیوانی نهفته است که روزی متحمل بدترین و شنیع ترین رفتارها از سوی ما انسانها شده و دست آخر غذایی رو میخوریم که در ذره ذره اش درد و ناله حیوانی نهفته است، حیوانی که سخت ترین و

طاقت فرساترین شکل زندگی بهش تحمیل شده و نهایتا به شنیع ترین شکل ممکن کشته شده. در چنین شرایطی این خانم و آقا مثل خیلی از ماها، با فخر و مباهات بادی به غیغب میندازیم و از ناحقی ها شکوه و شکایت میکنیم.

این سوال هم جنبه عقلانی داره و هم جنبه اخلاقی. واقعا چطور همچین چیزی ممکنه در زمانی که خود ما در بدترین شکل ممکن و تنها برای ارضای لذت های خودخواهانه و زودگذر خودمون حقوق گستره عظیمی از موجودات حساس، حساس به معنای دارای حس رو زیر پا میزاریم، بشینیم و در مورد احقاق حق حرف بزنیم. احمد شاملو همیشه به سهراب سپهری و تفکر و اشعارش اعتراض و انتقاد می کرد. میگفت:

سر آدمهای بیگناهی را لب جوب میبرند و من دو قدم پایینتر بایستم و توصیه کنم که: «آب را گل نکنید!»

اشاره داره ممیکنه به شعر سهراب آب را گل نکنید در فرودست انگار کفتری می خورد آب. تصورم این بود که یکیمان از مرحله پرت بودیم...

سهراب سپهری اما در پاسخ گفته بود که «انسانی که نگران آبخوردن یک کبوتر نباشد، همان انسان به راحتی آدم می کشد. از نظر من هم همینطوره و این حرف سهراب دقیقا ناظر بر همین مطلبه. چگونه می تونیم به رغم شواهد علمی بسیار مبنی بر احساس درد و لذت برای حیوانات، این همه درد و رنج رو به اونها تحمیل کنیم. چرا ما انسانهای ظاهرا متمدن در رفتارمون با حیوانات تا این اندازه نامتمدن و بدوی هستیم؟ آیا ما انسانها گونه پرست نیستیم؟ اگر نژاد پرستی و مردسالاری به معنی برتری دادن سفیدان بر

سیاهان و مردان بر زنانه، آیا رفتار ما با حیوانات صاحب درک و صاحب درد  
مصدق گونه پرستی نیست؟

## موسیقی

چیزی که میشنوید اپیزود اول از فصل دوم ژرفاست. ژرفا ماه پیش یک ساله شد و در این یک سال به شخصه کلی از همراهی شما لذت بردم، کلی ازتون چیز یاد گرفتم و از نظرهای خوبتون استفاده کردم. صادقانه انتظار نداشتم که در این یک سال ژرفا انقدر شنیده بشه که نشون دهنده اهمیت دادن شما به محیطیه که درش زیست می کنید و این کره آبی که درش زندگی می کنید. مجموعاً فقط در اپ های پادکست حدود صد هزار بار ژرفا شنیده شده و اگر این عدد رو جمع بزنینم با آمار منابع دیگه مثل کانال تلگرام و سایت ناملیک و شنوتو حتماً عدد خیلی بیشتر میشه اما متأسفانه از این منابع خیلی نمیشه عدد درست شنیده شدن رو فهمید به خاطر همین که همیشه به شما پیشنهاد می کنیم که از اپ های پادکست مثل کست باکس و اپل پادکست و امثال اینها ژرفا رو بشنوید. بعد ما با فاصله یکی دو هفته ای در کانال تلگرام و ناملیک و شنوتو هم هم اپیزود ها رو منتشر می کنیم. تعداد سابسکرایبرها، اعضا فقط در کستباکس به 5400 عدد رسیده که باعث خوشحالی مضاعف منه و امیدوارم با معرفی کردن ژرفا به بیشتر شنیده شدنش کمک کنید. در فصل دوم ژرفا همون رویه قبلی رو خواهیم داشت البته کمی موضوعات متنوع تر خواهند بود. هر موضوعی که کمک کنه به هدف اصلی ژرفا یعنی تشویق ادمها به ژرف اندیشیدن در سبک زندگی به سراغش خواهیم رفت. البته من هیچ وقت دست از سر دریاها و اقیانوسها بر نمیدارم چون عاشقشم و کمی ازش سر درمیارم. ما پادکست ژرفارو کاملاً

داوطلبانه و برای ادای دین به طبیعت می سازیم اما اگر دوست دارید در این مسیر کمکی به ما بکنید بسیار خوشحال میشیم. شما می تونید از لینک کمک مالی حامی باش که در توضیحات پادکست گذاشتیم استفاده کنید. از سایت ما هم اگر دیدن کنید ژرفاپادکست دات کام، لینک کمک مالی اونجا هست. برای کسانی که خارج از ایران هم هستند لینک پی پل رو گذاشتیم که می تونن از اون طریق و به صورت کاملا اختیاری به ما کمک کنن. اگر فکر می کنید هدف ما درسته و این پادکست میتونه آدمهای بیشتری رو آگاه کنه، ما رو در این مسیر و برای تولید محتوای بهتر و وزین تر یاری برسونید. من علیرضا پاینده هستم. دغدغم طبیعت و در هر قسمت از پادکست ژرفا سعی می کنم عشق به طبیعت خصوصا دریاها و اقیانوس ها رو به مردم عزیز کشورم ایران هدیه بدم.

## موسیقی

بیشتر مطالب این اپیزود برگرفته شده از کتاب "آزادی حیوانات" نوشته پیتر سینگر هست که اولین بار سال سال 1975 منتشر شده یعنی 45 سال پیش. نویسنده کتاب آزادی حیوانات آقای پیتر سینگر فیلسوف و اخلاقدان مشهور استرالیایی هست که الان استاد دانشگاه پرینستون در آمریکاست. کتاب آزادی حیوانات ایشون کتاب خیلی خیلی معروفیه. نشریه تایم در سال ۲۰۱۱ کتاب آزادی حیوانات رو در فهرست ۱۰۰ اثر برتر غیرادبی همه دوران ها قرار داد. این کتاب که به نقد آزمایش روی حیوانات، دامداری صنعتی و گوشت خواری می پردازد وقتی چاپ شد انقلابی به پا کرد در حوزه اخلاق و نحوه تعامل انسان و حیوان که حالا در این اپیزود کم کم بهش می پردازیم. خوشبختانه نشر ققنوس این کتاب رو به فارسی منتشر کرده با ترجمه خوب

آقای بهنام خداپناه. در متن این اپیزود از مقدمه مترجم هم استفاده کردم. شما می‌تونید کتاب آزادی حیوانات رو از نشر ققنوس تهیه کنید با کد مخصوص تخفیف 20 درصدی ژرفا. کافیه که موقع خرید آنلاین کد ژرفا رو به انگلیسی وارد کنید zharfa، ژرفا. کتاب قیمتی هم نداره کلا 45 هزار تومنه که تازه روش بیست درصد هم تخفیف می‌گیرین.

خود آقای پیتر سینگر هم آدم خاصیه واقعا. یهودی تباره اما با اینکه یهودیه معتقده جلوگیری از اظهار نظر در مورد هولوکاست، نقض آزادی بیانیه. همین نشون میده که این آدم کلا به قول اینوریا اوتساید د باکس فکر می‌کنه، خارج از چهارچوب فکر میکنه و سعی میکنه اونچه که از نظرش اخلاقیه رو بگه و روش بایسته. اون هم‌چنین معتقده به لحاظ اخلاقی، حمایت نکردن از کودکان فقیر در حال مرگ، با کشتن آدم‌ها تفاوت چندانی نداره. خوب این یه مقدمه بود در مورد این کتاب و نویسندش بریم سر وقت موضوع اصلیمون یعنی گونه پرستی که موضوع اپیزومونه و اسم اپیزودمونم هست. گونه پرستی.

بینید ما انسانها تقریبا همواره در حال خوردنیم. حتی زمانی که چیزی هم نمی‌خوریم در حال فکر کردن و تدارک دیدن وعده غذایی بعدیمون هستیم. صبح که از خواب پامیشیم و به محض اینکه صبحانه رو خوردیم به این فکر می‌کنیم که برای نهار و شام چی تدارک ببینیم. شیوه برخورد ما با حیوانات هم بر همین اساس مشخص میشه، یعنی نگاه ما به اونها به مثابه غذا است. حیوانات برای ما هیچی نیستن مگر گوشت کباب و استیک و کله پاچه و البته منابع تولید پروتین؛ و متاسفانه استفاده ما از حیوانات منحصر به خوردن نیست. یه مستند هست که سال 2005 تولید شده به اسم ساکنان

زمین که دیدن اون به نظر من بر هر انسانی واجبه و شدیداً بهتون پیشنهاد میکنم. مستند Earthlings یا ساکنان زمین که اتفاقاً گوینده این مستند واکین فینیکس بازیگر معروف هست که همین پارسال جایزه اسکار رو هم برد و یک اینوایرمنتالیست واقعیه. این مستند رو اگر ببینید البته اگر توان دیدن این صحنه ها رو داشته باشین محاله به فکر فرو نرین و حداقل به فکر تغییر رویه نیفتین. من بعد از انتشار این اپیزود بخشهایی از این مستند رو حتماً در اینستاگرام ژرفا منتشر میکنم، پس بد نیست اینستاگرام ژرفا رو هم دنبال کنید. در این مستند استفاده انسانها از حیوانات به چند دسته کلی تقسیم میشه: خوراک، پوشاک، سرگرمی و تفریح و استفاده در آزمایش های مختلف در امور پزشکی، نظامی و یا تست لوازم آرایشی بهداشتی. و این مستند به خوبی این جنایات رو به تصویر میکشه. دیدن این جنایات چشم مارو باز میکنه. درسته که ما نمیبینیم گوشتی که میخوریم، لوازم آرایشی که میخریم از کجا میاد اما ندیدن ما که واقعیت رو تغییر نمیده. سهراب جایی میگه از زباله ها روی مگردان که پاره حقیقت است. اگر ما چشممون رو به زباله ها ببندیم اونها از بین نمیرن. اونها حقیقتی هستن که ما به وجودشون آوردیم. همین حرف رو باید در مورد رنجی که حیوانات از دست انسانها می کشند زد. میدونم که دیدن و شنیدنش این صحنه ها سخته و بهتون قول میدم اکثر شماها دلتون به درد میاد اما اینکه ما چشممون رو ببندیم و یا گوشامون رو بگیریم حقیقت رو تغییر نمیده. گوشتی که می خوریم از قبل این حقیقت اگر زشته و اگر پلیده به وجود آورده. بیاید با هم برای یک بار هم که شده، کند و کاوی بکنیم در این رویه ها. شرحشون، شرح بسیطیه واقعا، طولانیه و در یکی دو تا پادکست نمیگنجه، مثنوی هفتاد من میشه اگر

بخوایم همش رو اینجا بگیم اما در این قسمت سعی می کنم در حد توان خودم خلاصه ای از این رویه های جنایت بار ارایه بدم.

واقعیت اینه که مسیر پیرفت بشر با حیوانات مرده فرش شده. بشر زمانی که 45 هزار سال پیش وارد استرالیا شد، نود درصد حیوانات بزرگ این قاره رو به انقراض کشوند. این شاید اولین تاثیر مهم انسان خردمند بر روی زمین بود. بعد از اون حدود 15 هزار سال قبل انسانها پاشون به قاره آمریکا باز شد و این مساوی بود با انقراض 75 درصدی پستاندارن بزرگ این قاره. یافته های باستان شناسی تماما این حقایق رو تایید می کنن. روی هم رفته انسان قبل از اینکه اولین زمین رو زیر کشت گندم ببره، اولین ابزار فلزی رو بسازه، نخستین متن رو بنویسه و یا نخستین سکه رو ضرب کنه، 50 درصد کل پستان داران بزرگ رو به انقراض کشونده بود.

نقطه عطف بعدی در روابط انسان و حیوان، انقلاب کشاورزی بود. قبل از انقلاب کشاورزی ما انسانها دوره گرد بودیم، شکارچی بودیم. به این اجداد ما میگن شکارچی-گرداورنده. یعنی اجداد ما در اون زمان هنوز به این بلوغ فکری نرسیده بودن که میتونن گیاهان و حیوانات وحشی رو اهلی کنن و اونها رو پرورش بدن، کشاورزی و دامداری کنن و یک جا بنشینن و از محصولاتش استفاده کنن. با انقلاب کشاورزی تبدیل شدیم به کشاورزان و دامدارانی که یک جا نشین بودن. بعد از این بود که یک گونه جدید حیات روی زمین به وجود اومد یعنی حیوانات اهلی. در ابتدا خیلی این مساله حیوانات اهلی مهم به نظر نمیرسید چون ما فقط بیست گونه از پستانداران و پرندگان رو در مقایسه با هزاران حیوان وحشی دیگه اهلی کرده بودیم. اما با گذشت قرن ها این نوع حیات، یعنی حیات حیوانات اهلی به

یک قاعده تبدیل شد. بزارید مثال بزنم. مثلا همین مرغ. ده هزار سال قبل مرغ پرنده نادری بود که در جنوب شرق و مرکز آسیا زندگی می کرد و زیستگاه هاش خیلی محدود بود. اما ما کاری کردیم که امروز میلیاردها میلیارد مرغ تقریبا در هر قاره و جزیره ای البته به استثنای جنوبگان وجود داره. اگر موفقیت رو بر حسب عدد فقط بسنجیم. مرغ اهلی، گاوها و گوسفندها و خوک های اهلی احتمالا موفقترین حیوانات تاریخ کره زمین هستند.

اما افسوس که حیوانات اهلی بهای این موفقیت ناخواسته و تحمیلی رو با رنج بی سابقشون پرداختن. در واقع انقلاب کشاورزی نوع جدیدی از درد رو برای این حیوانات به وجود آورد که با گذشت زمان بدتر و بدتر شد. در نگاه اول ممکنه خیلی ها فکر کنن که حیوانات اهلی در مقایسه با اجدادشون یا نوع وحشیشون جایگاه بهتری دارن. خیلی ها ممکنه بگن مثلا بوفالوهای وحشی در مقایسه با گاوها زندگی بدتری دارن که. اونها تمام روز خودشون رو باید در جستجوی خوراک و آب و سرپناه سر کنن و دایما هم باید با تهدید شیرها، انگل ها و سیل و قحطی و اینها مقابله کنن. در مقابل گاوهای اهلی در مراقبت و حمایت انسان قرار دارن. اما واقعیت اینه که این تفکر خیلی کودکانه است. اولین چیزی که پرورش حیوانات اهلی رو به امری بی رحمانه تبدیل می کنه نحوه زندگیشونه. حیوانات اهلی که گوشتشون بر سر سفره انسانهاست در فضاهای بسیار تنگ و قفس های کوچیک زندگی می کنن. همیشه محبوسند، شاخ ها و دمهاشون رو می برند، مادرانشون رو از کودکانشون از بدو تولد جدا می کنند و خیلی موارد دیگه که الان واردش نمیشم ولی تو این اپیزود و اپیزود بعدی قصد دارم کلی مثال های مشخص



در این ارتباط بزنم. خلاصه اینکه تمام نیازهای جسمی، عاطفی و اجتماعی حیوانات اهلی که از اجدادشون به ارث بردن در دامداری ها به کلی نادیده گرفته میشه. ما در واقع اساسی ترین اصل تکامل داورین رو در مورد حیوانات کاملا نقض می کنیم. زندگی ای رو بر اون ها تحمیل می کنیم، غذایی رو به اونها میخورونیم که برای اون تکامل پیدا نکردن. همه موجودات در روند تکامل خودشون نیازها و عواطف و ویژگی هایی رو به دست آوردن که موجب بقاشون میشده. این اصل مهم تکوینی داروینه. بزارید با یه مثال این مساله رو روشن تر کنم ممکنه کمی پیچیده به نظر بیاد ولی خیلی سادست. تا حالا با خودتون فکر کردین که چرا ما انسانهای امروزی تا این اندازه عاشق شیرینی جات هستیم؟ دلیلش این نیست که ما امروز برای بقامون باید با حرص و ولع بستنی و شکلات بخوریم، بلکه دلیلش اینه که اجداد ما در عصر حجر وقتی به میوه های رسیده و شیرین بر میخوردند، معقول ترین کار این بود تا می تونستند به سرعت هرچه تمام تر بیشتر آن ها رو بخورند. یا مثلا فکر کردین که جوونترها چرا علاقه به سرعت دارن، چرا بی پرواتر رانندگی می کن، درگیر نزاع و دعوا بیشتر میشن. دلیلش کاملا ژنتیکیه و ریشه در باستان داره. هفتصد هزار سال قبل اون شکارچی جوان برای به دست آوردن دختر زیبای قبیله مجبور بود بهتر بدوه، به شکار ماموت بره، خودش رو اثبات کنه تا دختر زیبای قبیله نصیبش بشه. درسته که ما اون نیازهارو الان نداریم اما همچنان گرفتار ژن های اجدادمون هستیم و اون نیازهارو حس می کنیم.

این چیزیه که بهش می گیم روانشناسی فرگشتی یا تکاملی. دقیقا همین منطق تکاملی بر حیوانات اهلی هم حاکمه. گاوهای وحشی باستان،

حیواناتی اجتماعی بودن که به منظور بقا و تولید مثل نیازمند برقراری ارتباط، همکاری و حتی رقابت با هم بودن. گاوهای وحشی مثل همه پستانداران مهارت های ضروری اجتماعی رو از طریق بازی کردن یاد می‌گرفتن. حتما دیدید که گوساله ها، مثل توله سگ ها، بچه گربه ها همگی عاشق بازی کردن هستند به خاطر اینکه تکاملشون این انگیزه این ویژگی رو به اونها داده. اونها اگر در حیات وحش بازی نمی‌کردن مهارت های اجتماعی برای بقا رو اصلا یاد نمی‌گرفتن. اگر به فرض یک گوساله با یک جهش ژنتیکی نادر زاده میشد که اون رو به بازی کردن بی علاقه میکرد، بعید بود زنده بمونه یا تولید مثل کنه چون اصلا اون مهارت ها رو کسب نمی‌کرد. به همین ترتیب تکامل باعث شد تا گوساله ها توله سگ ها و بچه ها گربه ها مثل همه پستان داران دیگه بند عاطفی داشته باشن با مادرشون. در واقع مهر مادری ریشه در تکوین و تکامل همه موجودات داره. در حال حاضر دامدارها وقتی گوساله به دنیا میاد اون رو از مادرش جدا میکنن و در قفس کوچیکی نگهش میدارن. رشدش میدن و وقتی بزرگ شد اون رو با اسپرم یک گاو نر به صورت مصنوعی و معمولا با دست آبستن می‌کنن. اتفاق وحشتناکی که میفته اینه که درسته که اون گوساله دیگه برای بقاش نیاز به مهر مادری یا همبازی نداره چون همه نیازهاش توسط اربابان انسانیش داره فراهم میشه اما همه ما میدنیم که اون گوساله همچنان در خودش عاطفه و پیوند بسیار نیرومندی با مادرش حس می‌کنه یا انگیزه و تمایل شدیدی برای بازی کردن با گوساله های دیگه داره و در دامداری های صنعتی همه این نیازها نادیده گرفته میشن که نتیجش تحمیل رنج بسیار به این حیواناته. بنابراین حیوانات اهلی شاید به لحاظ جمعی یعنی از نظر شماره یا تعداد اونها بر روی زمین موفق

ترین گونه های روی زمین باشند اما به لحاظ فردی بدبخت ترین حیواناتی هستند که تا به حال وجود داشتند و تازه اون موفقیت عددی هم بهشون تحمیل شده و هیچ وقت خواست خودشون نبوده.

اما بعد از انقلاب کشاورزی در حدودا 15 هزار سال پیش، نقطه عطف بعدی در روابط انسان و حیوان انقلاب صنعتی در دویست سال گذشته بود. قبل تر از اون در جوامع سنتی ای مثل مصر باستان، امپراتوری روم، امپراتوری ایران، یا مثلا چین قرون وسطی انسان فهم خیلی محدودی از زیست، ژنتیک، جانورشناسی، بیماری ها، ویروس ها و باکتری ها داشت. بنابراین توان دستکاریش هم کم بود. مثلا در روستاهای قرون وسطی مرغ ها با اینکه اهلی شده بودن آزادانه در حیات خانه ها پرسه میزدن، از دونه ها و کرم ها تغذیه می کردن و برای خودشون یه گوش و اطرافی آشیونه ای داشتن. اگر حتی روستایی جاه طلبی تلاش می کرد مثلا یکصد مرغ رو در یک مرغدانی کوچیک جمع کنه و محبوس کنه تا بهره بریش افزایش پیدا کنه احتمالا یه بیماری مثل آنفولانزای پرندگان میومد و نه تنها باعث مرگ مرغ ها می شد بلکه خود روستایی ها رو هم میکشت. هیچ کسی هم نمی تونست جلوشو بگیره، نه روحانی ده، نه کشیش شهر، نه جادوگر و ساحر محل. اما زمانی که علم پیشرفت کرد و اسرار هویدا شد، ویروس ها و آنتی بیوتیک ها کشف شد، انسانها به مقصودشون رسیدن و شروع به قراردادن حیوانات در وضعیت های نامناسب کردن. به کمک واکسیناسیون، داروها، هورمون ها، آفت کش ها، سیستم های تهویه مرکزی، خوراک دهنده های خودکار و بسیاری از ادوات دیگه الان محبوس کردن ده ها هزار مرغ و گاو درون مرغ داری ها و گاوداری های کوچیک ممکن شده.

امروز زمین پر شده از حیوانات درون دامداری های صنعتی. این تصور قشنگ که زمین پر از شیرها، فیل ها، وال ها و پنگوین هاست دیگه صادق نیست. شاید این تصور در فیلم های نشنال جغرافی، یا فیلم های دیزنی و قصه های کودکانه درست باشه اما در مورد جهان واقعی بیرون از صفحه تلوزیون صادق نیست. مثلا در جهان 40 هزار شیر و در مقابل یک میلیارد خوک اهلی در دامداری ها داریم. در طبیعت 500 هزار فیل داریم و در مقابل یک و نیم میلیارد گاو اهلی. 50 میلیون پنگوین داریم ولی در مقابلش بیست میلیارد مرغ در مرغداری های صنعتی وجود داره. پس میبینیم که ما زمین رو طوری تغییر دادیم که دیگه حیوانات وحشی سمبل و نمادش نیست بلکه یک نماد اگر این کره آبی داشته باشه، نمادش حیوانات اهلی هستن. این آمار هم بزارین بدم بد نیست. سال 2009 در اروپا 1.6 میلیارد پرنده وحشی با احتساب همه گونه ها وجود داشته. یک میلیارد و ششصد هزار میلیون. همون سال دامداری اروپا 1.9 میلیارد مرغ پرورش داده بود. یعنی تعداد مرغ ها سیصد میلیون عدد بیشتر از همه پرندگان دیگه بوده. میبینید که تعداد حیوانات اهلی خیلی خیلی عدد چشمگیریه. پس همه این نفس هایی که ما از اون ها می گیریم، اینکه این مساله، درست هست یا نه، پرسش اخلاقی پیش و پا فتاده ای نیست بلکه مربوط به اکثریت جانوران روی کره زمینه. واقعیت اینه که دامداری صنعتی مسئول درد و محنت بیشتری در مقایسه با همه جنگ های تاریخ بوده و هست.

حالا بریم ببینیم چه جوابی داریم برای این پرسش اخلاقی بزرگ. که آیا این رفتار ما با حیوانات اهلی درست هست یا نه. برای جواب دادن به این سوال بزارید یکم بریم به عقب. به قرن هجدهم که خانم ماری وولستون کرافت

فیلسوف بریتانیایی کتاب احقاق حقوق زنان رو نوشت. یکی از اولین کتاب هایی که درباره حقوق زنان نوشته شده. میتونید حتما تصور کنید که چه برخوردی با این کتاب شد در اون زمان و در اون جامعه مردسالاری که متاسفانه زنان موجود دست دومی شناخته می شدن. خیلی ها با دید تمسخر به این کتاب نگاه کردن. واقعا همه باورشون بود که مردها ذاتا موجودات برتری هستند. چیزی نگذشت که در جواب اون کتاب، یعنی کتاب احقاق حقوق زنان یک کتاب دیگه چاپ شد با این عنوان "احقاق حقوق حیوانات، اگر زنان حق دارند، چرا حیوانات نداشته باشند؟". این کتاب در ابتدا به صورت گمنام و بدون نویسنده هم چاپ شد ولی الان ما میدونیم که نویسنده این کتاب آقای تامس تیلور بوده، فیلسوف برجسته زمان خودش. البته اشتباه نکنید، یه وقت فکر نکنید که این کتاب برای حمایت از حقوق حیوانات نوشته شده بود. هرگز، این کتاب در واقع یک هجونامه سراسر توهین بود بر علیه زنان. این فیلسوف آقا، یعنی تامس تیلور، از اون جایی که مثل اکثریت جامعه زمان خودش معتقد به مرد سالاری بود اینطور استدلال کرد که چون زنان از مردها پست تر هستند اگر به اونها حقوقی اعطا کنیم، اونوقت میتونیم یکم جلوتر بریم و در قدم بعدی به حیوانات هم حقوق اعطا کنیم چون اونها هم پست تر از انسانها هستند. ایشون میگفت اگر درسته که به زنها حقوقی اعطا بشه چرا این مساله رو به گربه ها و سگ ها و اسب ها بسط ندیم و با این استدلال که اتفاقا در اون زمانه مرد سالار مقبول عده زیادی می افتاد، ایده برابری حقوق مرد و زن رو به نوعی به استهزا گرفت. شما نگاه کنید که همین دویست سال پیش چه نگاه زشت و عقب مونده ای در یه کشوری مثل انگلیس، در مورد زنان وجود داشته که وقتی نصف جامعه

می خواستن حقوق خودشون رو بگیرن با چنین استدلالات موهومی رو به رو می شدن.

اما آقای تامس تیلور نمیدونست که نه تنها آب در هاون می کوبه و زنان بالاخره به حقوق خودشون خواهند رسید، بلکه ندانسته، اولین کتاب در باب احقاق حقوق حیوانات رو نوشته بود و اتفاقا استدلال فلسفی ایشون پر بیراهم نبود که حالا توضیح میدم.

آقای پیتر سینگر در کتاب آزادی حیوانات که این اپیزود از روی این کتاب تهیه شده، برای اولین بار نکته جالبی رو مطرح کرد. ایشون گفت که اصل برابری حقوق انسانها اصولا بر برابری انسانها مبتنی نیست. یعنی چی؟ یعنی مهم نیست که کی چقدر باهوشه یا تواناست و یا کی ناتوان تره. حقوقشون برابره فارغ از میزان توانایی هاشون. ایشون در واقع گفت که اگر اصل برابری حقوق انسانها بر برابری انسانها بنا کنیم این اساس سسته و غلطه. معلومه که ما انسانها در تواناییهامون با هم فرق داریم. چه خوشمون بیاد، چه نیاد باید با این واقعیت روبه رو بشیم که انسان ها در شکل و اندازه متفاوتند، در توانایی های اخلاقی، عقلانی، میزان خیرخواهی، توانایی های تجربه لذت و دردشون با هم متفاوتند. خلاصه اگر بخوام بگم، اگر مطالبه برابری برابری واقعی همه انسان ها مبتنی بود، بایستی از مطالبه برابری دست می کشیدیم. ممکنه کسی استدلال کنه که درسته ما انسانها به لحاظ فردی با هم فرق داریم و توانایی هامون متفاوته اما به طور متوسط تفاوتی بین نژادها و جنسیت ها وجود نداره اما واقعیت اینه که هیچ مدرکی دال بر این مساله وجود نداره، هیچ مطالعه و آماری این مساله رو ثابت نکرده. همونطور که میدونیم هر دو جنس بالاخره تفاوت هایی دارن، در مهارت های مختلف

گاهی جنس زن تواناتر و در مهارت های دیگه ای جنس مرد. این در مورد نژادها هم صادق. واقعیتش اینه که وجود این تفاوت ها باعث میشه ما استدلالمون خیلی هم قوی نباشه در مواجهه با نژادپرستان یا مردسالاران. یا اصلا اگر از جنسیت یا نژاد که بگذریم بالاخره جامعه رو میشه تقسیم کرد به مثلا افراد با ضریب خوشی بالای صد و پایین صد. آیا درسته که بگیم افراد کم هوش تر باید برده افراد باهوش تر باشن؟ من که اینطور فکر نمی کنم. بنابراین اگر اصل اخلاقی برابری حقوق انسانها رو با برابری توان اونها گره بزنیم، مخالفت ما با نژاد پرستی و جنسیت پرستی اساسش سست خواهد بود. چون ممکنه خلافش اثبات بشه.

برابری حقوق نوعی آرمان اخلاقیه. برابری انسانها به این معنی نیست که اونها توانایی یکسان و برابری دارند بلکه اصل برابری به این معنیه که ما با انسانها به طور برابر رفتار کنیم مستقل از توانایی هاشون.

تامس جفرسون سومین رییس جمهور آمریکا و نویسنده اعلامیه استقلال ایالات متحده. اصل برابری انسان ها رو در اون اعلامیه گونجونده بود که نشان از مترقی بودن تفکر این آدم در اون زمان داره هر چند خودش در گذشتش برده دار بوده. این اصل در اعلامیه استقلال امریکا میگه:

"ما این حقایق را بدیهی می دانیم که همه انسانها برابر آفریده شده اند و آفریدگارشان حقوق سلبناشدنی معینی به آنها اعطا کرده است، که حق زندگی، آزادی، و جستجوی خوشبختی از جمله آنهاست."

در نظر بگیرید که تامس جفرسون زمانی این رو در اعلامیه استقلال گونجونده که برده داری رکن اساسی امریکا در اون زمان بود. 60 سال بعد از استقلال

امریکا در زمان لینکلن برده داری ملغی شد، اما ایشون همون موقع در زمان استقلال آمریکا این اصل رو نوشته بود. حالا همین آقای جفرسون معلومه که به این اصل که اعطای حقوق برابر نیاز به برابر بودن آدمها نداره آگاه بوده. اون زمان یک نفر یک کتابی رو چاپ میکنه که در اون دستاوردهای علمی سیاهان رو فهرست میکنه. چون تفکر غالب در اون زمان این بود که سیاهها موجوداتی عقب مونده و کم هوشتر از سفیدها هستند. اون کتاب قصد داست دیدگاه مرسوم اون زمان رو رد کنه و مثال بزنه از موفقیتها سیاهان. تامس جفرسون نامه ای می نویسه به نویسنده این کتاب و میگه:

"مطمئن باشید که هیچ شخص زنده ای خالصانه تر از من آرزوی این را ندارد که شاهد رد کامل تردیدهای باشم که در مورد مقدار فهمی که طبیعت به آنها اعطا کرده باشم و بیش از همه مشتاقم که ببینم آنها با خود ما در یک سطح قرار دارند. اما میزان استعداد آنها هر چه باشد در میزان حقوقشان تاثیری نمی گذارد. این که سر اسحاق نیوتن، اشارش به دانشمند معروف نیوتون، این که سر اسحاق نیوتن نسبت به دیگران فهم والاتری داشت باعث نمی شود که او ارباب دارایی یا اشخاص دیگر باشد"

مخلص کلام اینکه فلسفه مبارزین علیه نژاد پرستی و جنسیت پرستی نباید بر اصل برابری انسانها استوار بشه.

با این مقدمه ای که از جنسیت پرستی و نژاد پرستی گفتیم می رسیم به رابطه انسان و حیوان. رفتار ما با حیوانات بسیار شبیه نژادپرستی و جنسیت پرستی هست و از این جهت میشه اصطلاح گونه پرستی رو روش گذاشت.



متاسفانه اکثر ما آدمها گونه پرست هستیم یعنی منافع گونه انسان رو بر تمام گونه های دیگه ارجح تر می‌شمریم.

به طور مشابه همیشه چیزی که تامس جفرسون گفت رو به حیوانات هم بسط داد. اگر داشتن میزان بالایی از هوش به یک انسان این حق رو نمیده که محق تر از دیگرون باشه، چطور بهش اجازه میده که از غیرانسان ها بهره کشی کنه. البته که منظور از برابری، حقوق مشابه بین انسان و حیوان نیست. اشتباه نشه. حتی حقوق زنان و مردان هم عینا مشابه هم نیست. چون این دو جنس تفاوت های فیزیولوژیکی و روانشناختی دارن پس نیازهاشون هم متفاوته که باید محترم شمرده بشه. مثلا زنان از حقوقی مثل سقط جنین باید برخوردار باشند، حق مالکیت بر بدن، حق پوشش و خیلی حقوق دیگه از این دست. در صورتی که حرف از این دست حقوق درباره مردان بی معنیه. حالا به طور مشابه حق یک حیوان مثل گوسفند هم شاید فقط می‌تونه این باشه که آزادی خورد و خوراک و جفت و گیری داشته باشه و جونش به دست ما گرفته نشه. همین.

جرمی بنتام یه فیلسوف بزرگه و ایشون اولین کسی بود که چنین مساله مهمی رو درک کرد و بیانش کرد. اون هم در زمانی که در فرانسه برده داری ملغی شده بود اما هنوز در همه جا از جمله آمریکا با سیاهان به مثابه حیوانات برخورد میشد. بزارید این قسمت رو عینا از جرمی بنتام نقل قول کنم. ایشون میگه: "ممکن روزی از راه برسد که مابقی حیوانات نیز به همان حقوقی دست یابند که هرگز نمبایست از آن ها مضایقه میشد مگر به دست یک خودکامه. فرانسویان پیش از این به درک این مساله نایل گردیده اند که رنگ پوست نمی‌تواند دلیلی برای این باشد که یک انسان بدون هیچ گونه

فریادرسی در هوا و هوس های یک شکنجه گر رها شود. ممکن است روزی فرا رسد که تعداد پاها (داره اشاره میکنه به حیوانات). ممکن است روزی فرا رسد که تعداد پاها و کرکین بود پوست به یک اندازه دلایل ناکافی برای واگذاشتن یک موجود به سرنوشتی مشابه سیاهان شمرده شوند. چه چیز دیگری است که میتواند این مرز فایق نشدنی را ترسیم کند؟ آیا آن استعداد عقل است یا شاید استعداد سخن گفتن؟ اما اسب یا سگی بالغ به شکل قیاس ناپذیری حیواناتی به مراتب عاقل تر و همچنین خوش مشرب تر از طفلی یک روزه، یک هفته ای یا حتی یک ماهه اند. میگه اگر توانایی حرف زدن ملاک باشه که برخی از حیوانات خوش مشرب تر از کودکان یا مثلا انسان های مریض هستند. آیا ما حقوق اون ادم مریض یا اون کودک رو زیرپا میزاریم پس چرا با حیوانات این طور برخورد می کنیم؟ پرسش این نیست که آیا آنها می توانند فکر کنند یا سخن بگویند؟ پرسش این است که آیا آنها می توانند رنج بکشند؟

و حیاتی ترین نکته ایه که باید تعیین کننده نحوه رفتار ما با حیوانات باشه توانایی رنج بردن اونهاست. در واقع جرمی بنتام میگه ما باید حقوق همه موجوداتی که توانایی رنج کشیدن یا لذت بردن را دارن رو مورد توجه قرار بدیم. اما ما انسانها با این استدلال که حیوانات عقل ندارن یا زبان ندارن حقوق اونها رو در نظر نمی گیریم. مهمترین شرط برای داشتن حق، توانایی درد کشیدن و رنج بردن که به وضوح می دونیم حیوانات از اون برخوردارن. اگر موجودی رنج می کشد پس نادیده گرفتن رنج او هیچ گونه توجیه اخلاقی ای نمی تواند داشته باشه. دکارت فیلسوف معروف عصر روشنگری، با همه روشنگری ای که داشت متاسفانه باب خیانت ما انسانها به حیوانات

رو با نظریاتش در مورد حیوانات باز گذاشت. خلاصه میگم تا خیلی وارد مباحث فلسفی نشیم. دکارت به دنبال حقیقتی بود که نشه به اون شک کرد. اون می‌خواست همه چیز رو از اول شروع کنه و به همین خاطر لازم می‌دونست که در همه دانسته‌های خود تجدیدنظر کنه. به این شک میگن شک دکارتی. اون دید که به همه چی میشه شک کرد و برای هر حقیقتی بالاخره یه جورایی جای شک هست. سالها تفکر و تعمق کرد تا بالاخره یک اصل بنیادینی رو کشف کرد که هیچ خللی بهش وارد نبود و هیچ شکی نمیشد بهش کرد. دکارت گفت من به هر چی که شک کنم به اینکه دارم شک میکنم که نمیتونم شک کنم. شکی نیست که من دارم شک میکنم. شک کردن من هم از اندیشه کردن من میاد، از فکر کردن من میاد. پس منی وجود داره که داره فکر میکنه. بنابراین دکارت تمام فلسفه خودش رو بر روی اون بنیان گذاشت و گفت: "می‌اندیشم، پس هستم". این جمله معروفه دکارته دیگه شاید خیلی هاتون شنیده باشین. دکارت تاثیر بسزایی در تمام فیلسوفان مابعد خودش گذاشت طوری که حتی میتونیم بگیم ایشون بنیان گذار فلسفه جدید هستند. دکارت مبنای بودن و هستی رو بر اندیشیدن گذاشت، می‌اندیشم پس هستم و معتقد بود حیوانات فاقد قدرت تعقل و اندیشه هستند. بنابراین نظریه ماشین جانوری رو بنیان گذاشت یعنی حیوانات رو از عالم وجود خارج کرد و گفت انسانها می‌اندیشند پس توانایی تجربه درد و لذت رو دارند اما حیوانات نمی‌اندیشند و اون عکس العملی که هنگام وارد شدن صدمه به بدنشون یا مثلا موقع کشتنشون نشون میدن یک عکس العمل مکانیکی هست برای دفاع از بدن. این تفکر ماشین

جانوری به شدت در اروپا و امریکا رایج بود و منشا بسیاری از بدرفتاری ها با حیوانات شد.

اما تا امروز تحقیقات فراوانی بر روی حیوانات انجام گرفته، حتی تا همین 50 سال پیش هم تصور می‌شد حیوانات موجوداتی هستند که تنها بر اساس غریزه رفتار می‌کنند و رفتارهای مختلف آن‌ها اساس ژنتیکی دارد؛ اما نتیجه تحقیقات جدید نشان می‌دهد که رفتار حیوانات از آنچه که گفته می‌شد، بسیار بیشتر شبیه رفتار انسان‌هاست؛ حیوانات درد و رنج را احساس می‌کنند، فشارهای روحی را درک می‌کنند، محبت و عطوفت و عشق به یکدیگر را می‌فهمند و حتا مناسک‌های متفاوتی را در گذر زندگیشون اجرا می‌کنند. برای مثال، فیل‌ها در هنگام مرگ اعضای خانواده خود، نوعی از سوگواری را اجرا می‌کنند، و یا اکثر پرندگان تلاش می‌کنند به جوجه‌های خودشان پرواز کردن یاد بدن، مسیر حرکت رو نشان دهند. بنابراین نوعی از انتقال دانش و یادگیری در این حیوانات دیده می‌شه. محبت یک نهنگ به بچه اش، محافظت یک گربه از بچه هاش، زندگی اجتماعی بسیاری از گوزن ها، گرازها، گوره خرها، آهوها، حمایتشون از هم در برابر شکارچی و کمکشون به هم هنگام خطر همه اینها نشون دهنده اینه که بسیاری از حیوانات دارای بهره‌ی از هوش هستند و قادرند مسایل خودشون را مبتکرانه و به شیوه‌های مختلف حل کنند. Lord Brain یکی از عصب شناسان معروف و قهار عصر ماست، ایشون میگه:

من شخصا نمیتونم دلیلی برای اثبات ذهن برای همنوعان خود و انکار آن برای حیوانات بیابم. اونکه عصب شناسه و متخصص این مساله است داره این حرف رو میزنه. ایشون میگه همه شواهد گواهی اینه که مهره داران

پستان دار احساس درد رو دست کم به همان شدت خود ما تجربه می کنن. گفتن اینکه آن ها در مقایسه با ما درد کمتری احساس می کنند به این دلیل که حیوانات پست تری هستند مزخرف است. به آسانی می توان نشان داد که بسیاری از حواس آن ها از حواس ما به مراتب قوی ترند. تیزبینی در پرندگان، شنوایی در بیشتر حیوانات وحشی و لامسه در حیوانات دیگه. سیستم عصبی اونها تقریبا شبیه خود ماست و عکس العمل هاشون به درد به شکل چشمگیری مشابه ماست.

علاوه بر وارد کردن درد ما انسانها در کشتن موجودات دیگه هم گونه پرست هستیم. همه ما میدونیم که گرفتن جان یک انسان بی گناه همواره غلط است. این چیزیه که ازش تحت عنوان حرمت حیات یاد می کنیم. ما انسانهایی که به حرمت حیات معتقد هستیم همزمان مخالف کشتن حیوانات نیستیم. بنابراین اونچیزی که ما بهش معتقد هستیم حرمت حیات انسانی است و تنها زندگی انسان مقدسه و این مصداقی است از گونه پرستی.

تصور کنید که نوزادی با آسیب مغزی جبران ناپذیر شدیدی متولد شده. آسیب اونقدر زیاده که نوزاد هرگز نمیتونه چیزی بیشتر از یک زندگی گیاهی داشته باشه. یعنی نمیتونه حرف بزنه، دیگرون رو تشخیص بده، مستقل از دیگرون فعالیت داشته باشه یا اینکه خودآگاه باشه. فرض کنید پدر و مادر اون نوزاد تصمیم بگیرن به کمک یک پزشک و با یک روش بدون درد اون نوزاد رو بکشن. به نظر شما آیا اون پزشک باید این رو انجام بده؟ به لحاظ قانونی دکتر نباید همچین کاری بکنه و قانون در اکثر کشورها مبتنی بر اصل حرمت حیاته که این اجازه رو نمیده. خیلی از انسانها هم می گن نباید این

کار رو کرد، اما همون انسانها در عین حال به کشتن حیوانات هیچ وقت معترض نیستند و بلکه شریکند. شامپانزه ها که همزاده های ما هستند، سگ ها، گوسفندها و گاوها و اعضای بالغ بسیاری از حیوانات در توانای های ذهنیشون بسیار توانمندتر از اون نوزاد با آسیب مغزی شدید هستند. حتی با شدیدترین مراقبت ها و درمان ها برخی از نوزادان با عقب ماندگی شدید هرگز نمیتونن به سطح هوشی یک سگ دست پیدا کنن. تنها چیزی که نوزاد رو از حیوان متمایز میکنه اینه که اون به لحاظ زیست شناختی عضوی از گونه انسانه. اگر استدلالمون فقط اینه که اون نوزاد انسانه که دیگه قطعا مصداق گونه پرستیه. این دقیقا نوعی تفاوت دلبخواهیه. همین مثال رو میشه در مورد افراد پیر و فرتوت که حواس خودشون و توانایی های خودشون رو از دست دادن زد. در حالی که به شکل قاطعی با کشتن اونها مخالفیم در مقابل کشتن گونه های دیگه ساکتیم.

برای اجتناب از گونه پرستی باید قبول کنیم که عضویت صرف در یک گونه به لحاظ اخلاقی نمیتونه معیاری برای زایل کردن حق باشه. چیزی که باید انجام بدیم اینه که حیوانات رو وارد سپهر اخلاقی خودمون بکنیم.

## موسیقی

اکثر انسان ها گونه پرست هستند. الان می خوام براتون نمونه هایی رو بگم که نشون میده نه فقط استثنایا یه عده ادم ظالم، بلکه اکثریت قاطع ما انسانها گونه پرستیم. در مثال های که اینجا براتون میزنم، سعی نمی کنم که اونچیزی که بر حیوانات رفته تعدیل کنم تلاشی هم نمی کنم که اونها رو بدتر از اون چیزی که هست نشون بدم. همه اینها برگرفته از گزارش هایی هست

که خود اون آزمایش کننده ها در مجلات علمی معتبر به چاپ رسوندن و هم از روش آزمایشاتشون و هم از نتایجشون گفتن.

خیلی از آزمایشهای روی حیوانات در زمینه روانشناسی انجام میشن. هری فردریک هارلو یک روانشناس آمریکایی هست که شهرتش رو به خاطر آزمایش های جدایی مادر از نوزاد بر روی میمون ها به دست آورده. در اکثر این آزمایشها بچه میمونها به محض تولد از مادرانشون جدا میشدن و در قفس های سیمی لخت و ایزوله ای نگه داری میشدن تا ببینن تاثیر محرومیت از مادر بر روی نوزادن میمون چگونه است. در آزمایشهای دیگه ای یک مادر جایگزین پارچه ای مثل یک عروسک به میمون ها داده میشد تا ابتدا بچه میمون ها با اون ها اخت بگیرن. اما این عروسک ها در واقع هیولاهایی بودن که طبق برنامه ریزی در زمانهای خاص با سرعت تموم باد می کردن و پوستشون پاره میشد و عملاً بدنشون بیرون میزد. در این وضعیت بچه میمون وحشت زده باز هم خیلی سخت به مادر پارچه ایش می چسبید، چرا که یک بچه وحشت زده به هر قیمتی شده به مادرش میچسبه. در آزمایش دیگه ای نوزادهای میمون رو با یه مادر جایگزین عظیم الجثه اخت میدادن. مادری که با زدن یک دکمه به شکلی تند و خشن شروع به لرزش و تگون خوردن میکرد به نحوی که سر و دندون های بچه میمون در بغل مادر ساختگیش به شدت می لرزید. باز هم تنها کاری که نوزاد انجام میداد چسبیدن هرچه سخت تر به مادر جایگزین بود. در یه آزمایش دیگه، یک نوع مادر جایگزینی ساخته شده بود که با فشار یک دکمه اهرمی از درون شکمش به بیرون پرتاب می شد و بچه میمون رو پس می زد. هر بار که بچه میمون از بغل مادر پرت میشد، صبر می کرد که بازو به درون بدن پارچه ای

مادر برگرده و دوباره به اغوش مادرش برمیگشت. و نهایتا در یک آزمایش دیگه، مادر خارداری رو طراحی کرده بودن که میخ های تیزی در تمام سطوح بدنش داشت که با فشار یک دکمه بیرون میزد. گرچه بچه میمون ها در بغل مادران خاردارشون بر اثر بیرون زدن میخ های تیز دچار درد می شدن اما باز هم منتظر می موندن تا میخ ها به عقب برن و بازهم به آغوش مادرانشون برمیگشتن.

اما این پایان قصه نیست. آقای هارلو و همکارانش بعد از مادران مصنوعی، رفتن سراغ مادران واقعی. اونها میمون های ماده ای رو به صورت انفرادی و منزوی پرورش میدادن و بعد اونها رو آبستن می کردن. البته نه به شیوه معمول و از طریق جفت گیری با جنس نر. اونها با تکنیک تجاوز قفسه ای باردار میشدن. تکنیکی که در اون میمون نر به زور و به صورت مصنوعی باردار می شد. بعد که بچه میمون های حاصل از این تجاوز به دنیا اومدن آزمایش کننده ها متوجه شدن که بعضی از مادرها به کل نوزاد خودشون رو نادیده می گیرن و نمیتونن به صورت طبیعی اونها رو به سینه بگیرن. بعضی از اونها هم به کل وحشی میشدن. یه الگوی رفتاری مشمز کننده ای که در اونها مشاهده می شد، کوبیدن صورت میمون کودک به کف و ساییدن اون به عقب و جلو بود.

آزمایش چاه یاس، یه آزمایش دیگه است که در اون اثرات درماندگی، ناامیدی و غوطه وری در اصطلاحا چاه یاس رو روی حیوانات آزمایش میکنن. در این آزمایش برای اینکه اون حالت جسمی و روحی درماندگی رو بازتولید کنن، یه اتاق دایره ای شکل فولادی درست میکردن که دیواره هاش به سمت داخل مایل بود و میمون رو برای دوره های طولانی در اون قرار



میدادند. متوجه شدند که میمونهای بیچاره بعد از چند روز تقلا بیشتر زمان خودشون رو کز می کنن و در گوشه ای از چاه یاس میشینند. این میمون ها حتی بعد از آزادی هم از افسردگی شدید رنج میبرن و دایما با دست های گره کردشون کز میکنن یه گوشه ای. جالبه بدونید مقاله ای که این نتایج رو چاپ کرده نهایتا این طور جمع بندی میکنه که: مطالعات بیشتری نیازه تا اثرات دیگر عوامل در رفتار میمون بررسی بشه مثل مدت زمان اسارت، سن میمون، اندازه و شکل اتاق و حتما تا الان همه این آزمایشات انجام شده. آزمایش تونل وحشت، آزمایش دیگه ایه که در اون اثرات ترس و استرس رو بررسی میکنن. آقای هری فردریک هارلو که پیشگام این آزمایشات بود الان مرده اما شاگردان و ستایشگرانش در سرتاسر دنیا به شیوه های مشابه آزمایشهای مختلف انجام میدن. فقط در زمینه محرومیت مادری مبالغ هنگفتی بالغ بر 58 میلیون دلار در سال هزینه میشه.

یکی از ماجراهای غم انگیز دیگه ماجرای آزمایشهای درماندگی آموخته شده در سگ ها است. ظاهرا به گفته خودشون این سگهای درمونده شده میتونستن مدلی باشن از افسردگی در انسانها. جالبه که این آزمایشها در دانشگاه هاروارد اتفاق افتاده. چهل سگ رو در وسیله ای به نام جعبه دوسره قرار میدادن. جعبه ای که از وسط به دو قسمت تقسیم شده و یک مانع با ارتفاع کم که سگ بتونه از روش بپره این دو قسمت رو جدا می کنه. ابتدا صدها شوک الکتریکی از طریق کف توری مانند جعبه به پاهای سگ ها وارد می شد. سگ کم کم یاد می گرفت که برای رهایی از شوک ها باید به سمت دیگه جعبه بپره. شدت درد این شوک ها به قدری بوده که سگ ها زوزه تیزی میکشیدن و به اون طرف جعبه می پریدن و با فرود اومدن روی بخش دیگه

زوزه اونها به پارس کردن تبدیل میشد. حالا نوبت درمانده کردن سگ بود. آزمایشگرها این بار مسیر بین این دو قسمت از جعبه رو با شیشه بی رنگی که حیوون ازش بی خبر بود می بستند و سگ رو دوباره آزمایش می کردن. با وارد شدن شوک سگ رو به جلو میپرید و سرش محکم به شیشه برخورد می کرد. سگ های تحت شوک مداوم، دیگه هیچ مفری نداشتن و زیر فشار پیوسته درد، برون روی ادرار و مدفوع می گرفتن، می لرزیدن، به دستگاه حمله می کردن و نهایتا بالا میاوردن و از هوش میرفتن. هر روز این آزمایشها تکرار میشد اما با گذشت ده یا دوازده روز سگ ها دست از مقاومت می کشیدن و حتی با برداشته شدن مانع شیشه ای از درد فرار نمی کردن. طی این آزمایش به سگ ها یاد داده شد که درمانده باشن. در دانشگاه تمپل ایالت فیلادلفیا، درماندگی تحمیل شده رو روی موشها آزمایش کردن. به موش ها یاد دادن که وقتی چراغ خطر جلوشون روشن میشه طرف مدت 5 ثانیه بعدش شوک الکتریکی اتفاق میفته و موش ها یادگرفته بودن که در این 5 ثانیه فرار کنن. بعد از اینکه موشها این رفتار رو یاد گرفتن، آزمایش کننده ها راه فرار رو می بستن و موش ها رو در معرض دوره های طولانی شوک قرار می دادن. بعد از مدتی فهمیدن حتی وقتی راه فرار دوباره باز می شد، موشها تلاشی برای فرار نمی کردن و درمانده می شدن. در دانشگاه کانزاس یک بخش که اسم خودش رو پژوهشکده کودک گذاشته، آزمایشات مختلفی روی حیوانات انجام شده. در یک آزمایش یک سری پونی، از این اسب های کوتاه قد رو از آب محروم می کردن تا اینکه تشنه بشن و بعد کاسه آبی به اونها داده میشد که به اون برق وصل بود. دو بلندگو رو در دو طرف، سمت راست و چپ اسب های پونی تشنه قرار میدادن. وقتی صدا از

سمت چپ پخش می شد، به کاسه آب برق وصل میشد و اگر پونی های تشنه شروع به نوشیدن میکردن به اونها شوک وارد میشد. پونی ها یاد گرفتن که فقط زمانی که صدا از سمت راست پخش شد آب بنوشن. بعد بلند گوها رو نزدیک می کردن و میاوردن وسط مقابل اسب پونی قرار می دادن طوری که تشخیص جهت صدا برای پونی غیر ممکن می شد و برای همین پونی ها نمی تونستن از شوک اجتناب کنن. آزمایش درماندگی تحمیل شده به روش های گوناگونی تا به حال انجام شده و همچنان هم انجام میشه روی موش های سفید، خرמוש های کانگورویی، موشهای جنگلی، جوجه تیغی ها، سگ ها، گربه ها، میمون ها، فک ها، دلفین ها و فیل ها. معلوم نیست آزمایش های از این دست چه نفعی به حال کودکان داره که حتی یک پژوهشکده کودک این همه آزمایش روی حیوانات بی نوا انجام داده. این رو هم بگم، اگر بیشتر مثال های من از آمریکاست به این دلیل که اولاً آمار آمریکا شفافه، و با فشار حامیان حقوق حیوانات این گزارش ها بیرون اومده و از طرف دیگه حجم مطالعات علمی در آمریکا به تنهایی شاید معادل کل دنیا باشه. حالا شما خودتون تصور کنید در بقیه کشورها چه خبره، خصوصاً کشورهایی که شفاف نیستن و جوابی به کسی پس نمیدن مثل چین روسیه. در خود اروپا، انگلیس، کشورهای شرق آسیا مثل ژاپن، کشورهای در حال توسعه. چیزی که بسیار ناراحت کننده است این واقعیه که نتایج به دست اومده از این آزمایشها هم به گفته خود آزمایش کننده ها، سطحی و بدیهی و بی معنا است. این روانسنان تجربی این همه تلاش کردن چیزهایی رو اثبات کنن که تمام مدت می دونستیم.

از علم روانشناسی که بگذریم، برخی از وحشتناک ترین آزمایشات روی حیوانات در علوم نظامی انجام میشه. در یک آزمایش که توسط ارتش آمریکا در یک آزمایشگاه در مریلند انجام شد، به شصت سگ نژاد بیگل دزهای مختلفی از تی ان تی خوروندن. درست شنیدید تی ان تی همون ماده انفجاری. به مدت شش ماه هر روز یک کیپسول حاوی تی ان تی به سگ ها داده می شد. سگ ها شروع کردن آب بدنشون رو از دست دادن، لاغر شدن، کم خونی گرفتن، زرد شدن، اسهال، کم اشتها، بزرگ شدن جگر، کلیه ها و طحال. تعادلشون رو از دست میدادن و در هفته چهاردهم غریب به اتفاقشون می مردن. یکی از سیاه ترین آزمایشاتی که روی شامپانزه ها انجام گرفته، آزمایش پلتفورم تعادل نخستی ها است. نخستی ها یعنی انسان سانان، شامل انسان و مجموعه میمون ها و شامپانزه ها و کپی ها و غیره. در اون زمان ارتش آمریکا به دنبال جواب این سوال میگشت که اگر خلبان جنگنده ای حین پرواز در معرض تشعشعات رادیواکتیو قرار بگیره و یا گاز شیمیایی سمی ای رو استشمام کنه آیا قادر به ادامه ماموریتش هست؟ برای رسیدن به جواب از شامپانزه ها استفاده کردن. یک شبیه ساز ساده پرواز درست کردن که یک اهرم یا دسته کنترل داشت که با استفاده از اون شامپانزه باید تعادل این شبیه ساز رو حفظ می کرد. اسمش گذاشتن پلتفرم تعادل نخستی ها. ابتدا برای اینکه این شامپانزه های بی نوا یاد بگیرن یک جا بشینن مرحله انطباق با صندلی رو می گذروندن که به مدت های طولانی میستنشون به صندلی شبیه ساز، بعد باید یاد میگرفتن که دسته کنترل رو بگیرن، برای اینکار از شوک الکتریکی استفاده می کردن و شوک تنها زمانی قطع می شد که شامپانزه اهرم کنترل رو در دست بگیره. در مرحله بعد باید

شامپانزه یاد می گرفت که چطور با جابجایی دسته کنترل تعادل شبیه ساز رو حفظ کنه که این هم با تکنیک شوک الکتریکی انجام می شد. هر کدوم از این مراحل شاید ماه ها طول می کشید و یک شامپانزه شاید روزی صدها بار با شوک الکتریکی تنبیه می شد تا آماده آزمایش نهایی بشه. وقتی شامپانزه یاد گرفت چطور تعادل شبیه ساز رو حفظ کنه در معرض دز کشنده اشعه های رادیواکتیو و یا مواد شیمیایی قرار می گرفت تا بفهمند چقدر میتونه شبیه ساز رو در حالت پرواز نگه داره.

یک زمینه دیگه آزمایش بر روی حیوانات شامل تست محصولات مورد استفاده انسان بر روی حیواناته و باعث مسموم سازی میلیون ها حیوان در سال میشه. سال 1988 فقط در بریتانیا تقریباً ششصد هزار آزمایش علمی به منظور آزمایش داروها و مواد دیگه روی حیوانات صورت گرفته. آمار آمریکا رو در اون سال نداریم اما اگر نسبت بگیریم میشه حدس زد که تعداد حیوانات به کار گرفته در همون سال می تونه دست کم سه میلیون حیوان بوده باشه. فکر نکنید که حالا این آزمایشها اکثرش اهداف پزشکی داره نه اتفاقاً انبوهی از این آزمایشها برای محصولات مثل لوازم آرایش، رنگ های خوراکی، جلادهنده های کف و صورت و این قبیل محصولات. هزاران حیوان رنج می کشن تا نوع جدیدی از رژلب در قفسه فروشگاه قرار بگیره. یه آزمایش معروف در این زمینه اسمش هست، آزمایش مسمویت حاد دهانی. این آزمایشها حیوانات رو وادار به بلعیدن مواد غیر خوراکی مثل رژلب و کاغذ می کنند. اگر این مواد در غذای حیوانات گذاشته بشه اونها به سادگی اون غذا رو نمی خورن به خاطر همین اکثراً این مواد زورخوران میشه یا از راه دهان یا از راه لوله هایی که از گلو به معده میره. شناخته ترین نوع این

آزمایش مسمومیت دز مرگ آور 50 درصدی هست. یعنی میزان ماده ای که اگر به حیوانات بخورونن، حداقل 50 درصد شانس کشته شدن اون حیوون هست. کنگره آمریکا برآورد کرده که هر ساله از چند میلیون حیوان برای آزمایش های سم شناسی فقط در آمریکا استفاده میشه.

یه آزمایش معروف دیگه اسمش هست، آزمایش سوزش چشم درایز. درایز کسبه که برای سازمان غذا و داروی آمریکا کار می کرد و سال 1940 این آزمایش رو اختراع کرد که تا الان همه در حجم وسیع ادامه داره. این آزمایش برای این طراحی شد که ببینن مواد آرایشی و بهداشتی مختلف چقدر سوزش چشم میاره و برای این کار معمولا از خرگوش ها استفاده میشه. معمولا خرگوش ها رو در دستگاه های نگه دارنده ای قرار میدن که تنها سرشون بیرونه. بعد ماده ای که می خوان آزمایش کنن مثل سفیده کننده، وایتکس، شامپو یا هر ماده آرایشی بهداشتی دیگه رو در یکی از چشمهای خرگوش می چکونن. این کار هر روز تکرار میشه و بعد میزان تورم، عفونت و خونریزی رو در چشم اونها اندازه میگیرین که در اکثر موارد درد شدید و نهایتا کوری نصیب خرگوشها می شده. من سعی می کنم تصاویری از انواع این آزمایشها رو در اینستاگرام ژرفا منتشر کنم. این ها رویه های معمول و متعارف زندگی بشر به اصلاح متمدن در قرن بیست و یکم هست. تست خرگوش ها در حوضچه های مواد رقیق شده، تست میمون ها با علف کش ها، آزمایش حیوانات در اتاق های گاز برای استنشاق گازهای سمی، بخارات سمی. مسموم کردن موشها با ماده تی 2. تست مسمومیت در مقابل روغن ترمز، حشره کش ها، خوشبوکننده ها، شامپو بدن، مو برها، لوازم

آرایشی، جوهرها، روغن های بزازه کننده، ریمل، رنگ مو، روان کننده ها و هزاران مواد دیگه.

شرکت های آرایشی معروفی هستند که تست های ظالمانه روی حیوانات انجام میدن. شرکت هایی که حتما خیلی هامون یا ازشون استفاده می کنیم یا میشناسیمشون مثل Clinique و Estée Lauder و Benefit و Makeup و Forever و Maybelline و OPI و Victoria's Secret. وقتی محصولات آرایشی میخریم بهتره که از این برندها تهیه نکنیم. من یه لیست از برندهایی که آزمایش حیوانی ندارن رو بعدا در اینستاگرام و تلگرام ژرفا منتشر می کنم. الان نیاز دارم کمی بیشتر روشن تحقیق کنم اما به طور کلی پیشنهاد من اینه که از محصولاتی که برچسب Cruelty Free دارند استفاده کنین. Cruelty Free یعنی بدون ستم، بدون خشونت. اگر برندی آزمایش حیوانی نداشته باشه برچسب کرولتی فیری رو روی محصول خواهید دید. مثلا کلینیک محصولات خودش رو در چین به فروش میرسونه و به همین دلیل حتما تست روی حیوانات انجام میده چون شرط دولت چین برام ورود محصولات آرایشی به کشورش تایید صحت اونها با انجام آزمایش رو حیواناته.

تعداد این آزمایشها اونقدر زیاده که من ده تا اپیزود شاید بتونم باهاشون پر کنم. اما هم امکانش نیست هم خوندن و نقل کردنش برای من دردآور و حتما شنیدنش برای شما هم درآور. پس بهتره اکتفا کنیم به مشت نمونه خروار.

اکثر این آزمایشاتی که به طور خلاصه شرح دادم فقط محدود به گزارش هایی بود که خود آزمایشگران نوشتن و منتشر کردن، اما به دلیل نبودن بازرسی روی آزمایشها، واقعیت در اغلب موارد به مراتب ناگوارتره. یک مثال میزنم از یک رسوایی که در جریان انجام یک آزمایش در دانشگاه پنسیلوانیا آشکار شد. هدف این آزمایش وارد ساختن آسیب به ناحیه سر میمون ها و بررسی میزان آسیب وارد شده به مغز بود. طبق مدارک رسمی قرار بود که میمون ها قبل از آسیب دیدن از ناحیه سر بی هوش بشن که حداقل میمون ها در لحظه ضربه دردی رو تحمل نکنن. اما اعضای یک گروه به نام جبهه آزادی حیوانات اطلاعات بسیار ارزشمندی رو از روند انجام آزمایش به دست آوردن. آنها فهمیدن که یکی از مسوولین این آزمایشها از روند کار فیلم برداری میکنه. اعضای این جنبش سرزده وارد آزمایشگاه شدند و نوار فیلم ها رو دزدیدند. در این فیلم ها صحنه های مشمز کننده تقلای بابونهایی بود که بدون اون اینکه بی هوش شده باشن ضربه ای به سرشون وارد می شد. اونها میدیدن که چطور این میمونها از شدت درد به خودشون میپیچیدن. در فیلم های دیگه مشخص بود که بعضی از این میمونها در حالی که زیر عمل جراحی هستند و دکترها دارن روی مغزشون کار می کنن، از بی هوشی خارج میشن و درد وحشتناکی رو متحمل میشن. و بدتر از همه در اکثر این فیلمها صدای تمسخر و خنده جراحان بالاسر این حیوانات رنج کشیده شنیده میشد. اکثر این دست اطلاعات از طریق افرادی به دست اومده که در اون آزمایشگاه خاص کار می کردن و به قیمت از دست دادن کارشون دست به افشاگری زدن. یه نمونه دیگه خانم لزی فین که مسوول مراقبت از حیوانات در آزمایشگاه جیلت در مریلند بود از شغل خودش استعفا داد و تصاویری رو



که از داخل آزمایشگاه به دست آورده بود در اختیار طرفداران آزادی حیوانات قرار داد. تصاویر مربوط بود به آزمایش فرمول های جدید جوهرهای صورتی و قهوه ای قلم های پیپریت. تو این آزمایشها جوهرها به چشم خرگوش های هوشیار ریخته میشدن و سوزش وحشتناکی داشتن و باعث خون ریزی و در اغلب موارد نابینایی خرگوش ها میشدن.

## موسیقی

آیا تا به حال در چشمهای حیوانات دقیق شدید؟ حتما اینکارو بکنید. چیزی که در چشمهای آنها موج میزند، اندوه ژرف، و ناامیدی مطلق برای درک شدن و بی رنج زندگی کردنه. ما حیوانات را میکشیم، ما حیوانات را میخوریم، ما حیوانات را میپوشیم، ما روی حیوانات آزمایش میکنیم و ما حیوانات را محو میکنیم...

ممکنه روزی فرا برسه که همه ما در دهه ها و قرنهای آتی، روزی به عقب برگردیم و به راهی که اومدیم با همان تنفر و انزجاری نگاه کنیم که الان در مورد رفتارمان با برده ها و با زنها در قرون گذشته نگاه می کنیم. اون روز ما چه حسی خواهیم داشت؟

شاید امروز ما بتوانیم ندای وجدانمون رو بهتر بشنویم و بفهمیم که پرسش این نبود که آیا حیوانات شعور، خودآگاهی یا قدرت تکلم دارن یا نه، بلکه پرسش این بود که آیا اونها رنج و درد رو میفهمند یا نه؟ جوابش رو امروز به وضوح داریم. حیوانات نه تنها درد فیزیکی رو میفهمند بلکه از مراتبی از شعور و خوآگاهی هم برخوردارند که باعث میشه افسرده بشند، ناامید بشند و رنج روانی هم تحمل کنند. اگر اینطوره پس چطور خودخواهانه این رنج تاریخی

رو به اونها تحمیل میکنیم؟ کسانی که معتقدند حیوانات اموال و دارایی انسانها هستند یادشون باشه روزی سیاه هان هم دارایی سفیدان محسوب می شدن، خرید و فروش می شدن، پست شمرده میشدن و کشته می شدن. امیدوارم که در این قسمت از ژرفا تونسته باشم بذرتوجه اخلاقی به حیوانات رو در باغچه ذهن شما بکارم. این اپیزود تولید شده بود توسط افسانه قضاوی، میلاد پاینده و من [علیرضا پاینده](#).